

## خاقانی شخصیت ابرازگر و هیجان‌پذیر

سمیه رضایی

آزادی هوس‌های لاشعور به خودی خود ایجاد یک نوع خوشنودی می‌کند. (کریات)

### چکیده

شاعران و هنرمندان، از رهگذر شعر و هنر، افکار و احساسات خود را بیان می‌کنند، و به این وسیله می‌توان به دنیای شخصی و درونی آنان راه یافت. خاقانی شروانی شاعر بزرگ سده ششم هجری، ویکی از نوابغ عرصه شعر و ادب، به‌خصوص در زمینه قصیده‌سرایی است. او در اشعارش بسیار از خود، زندگی و احساساتش سخن گفته است؛ تا جایی که به کمک سروده‌های او می‌توان تا میزان قابل توجهی به شخصیت او پی برد.

آنچه خاقانی در اشعارش گفته است، گواهی‌ست بر زودرنجی و حساسیت او، یا از دیدگاه علم روانشناسی، دلیلی بر "هیجان‌پذیری" و "شدت عاطفه" او می‌تواند باشد. از آنجایی که خاقانی گاهی در پیوند با یک موضوع، واکنش‌های متعددی از خود نشان داده است، می‌تواند دلیلی بر "بی‌ثباتی عاطفی" او نیز باشد.

امروزه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای رواج بیشتری یافته و پیوند روانشناسی و ادبیات نیز پیوندی استوار است. در این گفتار با بهره‌گیری از منابع روانشناسی به تحلیل بخشی از شخصیت خاقانی پرداخته شده است. واژگان کلیدی: ابرازگری، خاقانی، شاعر، شخصیت، عاطفه شدید، هیجان‌پذیری.

### مقدمه

... شاعر زمانی دست به قلم می‌برد که شور و هیجانی او را فراگیرد؛ احساسی چون غم جان‌گداز، یا شادی دل‌نواز؛ وقتی از روزگار نامراد شکایتی دارد، یا احساسی ناگوار، روح و روان او را می‌آزارد. دردی جان‌فرسا روح را فرا می‌گیرد، و «اینجاست که قابله قلم می‌آید، تا نوزاد شعر از مادر طبع متولد شود.»  
«(وردزورث (Words worth)) درباره ماهیت شعر معتقد است، شعر عبارت است از «سر ریز کردن ناگهانی احساسات نیرومندی که به تدریج و به آرامی انباشته شده است.» (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۰)

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم

(منسوب به مولانا)

شاعران در آن واحد به همه چیز می‌اندیشند و از یک پدیده با حواس گوناگون احساس می‌کنند. بیناترند و دنیای گسترده‌تری را می‌نگرند. یک لحظه را می‌شنوند و یک زمزمه را می‌بینند... آنان بیدارترند و دارای احساساتی تنومندتر و به همین علت برخی واژه شاعر را مشتق از شعور و دانایی گرفته‌اند. البته این سخنان بر همه شاعران جهان صدق نمی‌کند؛ چرا که شاعرانگی امری نسبی است، و همه به یک میزان از این موهبت برخوردار نیستند. زرین‌کوب در این باره معتقد است: «آنجا که یک طوفان واقعی در درون شاعر نمی‌جوشد، آنچه می‌گوید، شعر واقعی نیست. شعر واقعی تا حدی نظیر آن چیزی است که افلاطون می‌گوید: زاده بی‌خودی است...» (زرین‌کوب، ۱۳۴۹: ۱۱۹)

### شعر و خاقانی

شعر خاقانی ابعاد گوناگونی دارد، گاهی عاشق و گاهی عارف است، زمانی هجو می‌کند و گاهی مدح، گاهی موعظه و نصیحت، و گاهی گله و شکایت. شعر او وقتی از اعماق جانش بر می‌خیزد، آن‌چنان ساده و صمیمی‌ست که به وسیله آن می‌توان به خصوصیات شخصیتی او پی برد - «نویسنده خود را در اثر ادبی به نحوی - چه آگاهانه و چه ناآگاهانه افشا می‌کند» (شمیسا، نقد، ۱۳۸۸: ۴۵)؛ اما اشعاری که در آن تکلف شاعر، بر فوران احساسش غلبه کرده است، اشعاری‌ست استوار و فخیم، که در عین استواری و فخامت، از شدت دشواری، خواننده را به ملال می‌آورد و او را بر آن می‌دارد، تا به سراغ دیوان اشعار شاعر دیگری برود.

تا مست نیستم نمکی نیست در سخن      زیرا تکلف است و ادیبی و اجتهاد  
(مولانا)

آثار هیچ هنرمندی مستقل از حالات نفسانی و کیفیات روانی او نیست. خواه این هنرمند یک نقاش باشد یا مجسمه‌ساز... این وابستگی همواره مشهود نیست و با چشم و گوش و ذهن غیر مصلح دیده نمی‌شود؛ اما در نویسندگی و شاعری از انواع دیگر هنر واضح‌تر است.» (هاشمی، ۱۳۷۸: ۹)

دفتر شعر خاقانی را می‌توان به زبانی «شرح احوال» او خواند، چرا که لحظاتی از زندگی او را در مقابل دیدگان خوانندگان اشعارش مجسم می‌کند و می‌توان از درون این اشعار، با شمی روانشناختی، به شخصیت و روحیات او پی برد و تا حدود بسیاری او را شناخت. درباره میزان آگاهی که از وجوه شخصیتی خاقانی می‌توانیم به دست آوریم، یکی از ادب‌پژوهان چنین اظهار نظر کرده است:

«وقایع‌نگاری از ویژگی‌های مهم آثار خاقانی است. همین ویژگی امکانات وسیعی برای کشف حوادث زندگی و عصر شاعر فراهم می‌کند. خاقانی شاعری بود بسیار حساس، موشکاف و زودرنج با روحی سرکش، که از حوادث محیط خویش، از آنچه دوست می‌داشت یا نمی‌داشت، و از احساسات روحی \_ معنوی و خواسته‌های خود، سخت متأثر می‌شد، و قلب شاعرانه‌اش که خود به آبش تشبیه کرده از این جریانات چین و شکن بر می‌داشت و بیشتر آثارش زاده چنین تأثراتی بوده است. این خط خلاقیت ادبی شاعر به آینه تمام‌نمایی مبدل شده است که عصر، محیط و حیات شاعرانه او را در خود منعکس می‌سازد...» (کنذلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۳۸)

در میان شاعران عرب، شخصیت متنبی از وجوه بسیار به خاقانی شروانی نزدیک است. یکی از وجوه اشتراک این دو شاعر، سخن گفتن بسیار از خود و زندگانی خود است. «شعر متنبی آینه احوال اوست. به عبارت دیگر آنقدر دیوان او بیانگر شخصیت شاعر است که می‌توان گفت در این باب دیوان هیچ شاعر دیگری به پای آن نمی‌رسد. متنبی در حکایت از احوال نفسانی خود، مولع بود، چنان که در هیچ غزل یا فخر یا وصف یا شکوی یا طنز نیست مگر آن که از خود سخنی به میان آورده است.» (حنالفاخوری: ۱۳۸۳، ۴۴)

امروزه گونه‌ای از نقد که نقد بیانگرانه (expressive criticism) نامیده می‌شود، بر بنیاد اثر یک شاعر یا سخنور، به بررسی و تحلیل شخصیت صاحب آن می‌پردازد، در این گونه نقد: «اثر ادبی به لحاظ نویسنده بررسی می‌شود؛ مثلاً شعر را نوعی بیان ما فی الضمیر، طغیان و ریزش کلمات و ادای احساسات می‌دانند که محصول تخیل شاعر است و دریافت و افکار و احساسات شاعر را نشان می‌دهد. منتقد ادبی را به لحاظ صمیمیت و خلوص و اصالت و کفایت آن در بیان تخیلات و دید فردی شاعر و وضع ذهنی او بررسی می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۴۵)

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان از خلال اشعار ناب خاقانی، تا حدود زیادی او را شناخت و به ویژگی‌های شخصیتی او پی برد. او به مانند بسیاری از شاعران و هنرمندان دیگر، شخصیتی «ابرازگر» بوده است که درونیات خود را در لحظات شاعری خویش به دفتر شعر خود راه می‌داد، و این چنین از حبس ابدشان آزاد می‌ساخت.

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم      گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید  
(حافظ)

و البته باید گفت: «خیلی مشکل است که بتوان پیش‌بینی کرد، اگر شاعری شعر نمی‌گفت و یا موسیقی‌دانی آهنگ نمی‌ساخت چه حالی برایش دست می‌داد و بالاخره سرنوشت این همه دق دلی‌ها و شکوه و شکایت‌ها به کجا می‌کشید؟ البته راه‌های دیگری نیز برای حل مشکلات روانی وجود دارند... به نظر می‌رسد ابداع هنر یک نوع روان‌شکافی یا تجزیه و تحلیل روانی است که هنرمند به طور ناخودآگاه برای حل مشکلات روانی خود به کار می‌برد و در پایان هر پدیده هنری که مجموعه یک یا چند عقده روانی را در آن پنهان کرده است، بدون شک احساس آرامش باطن و رضایت خاطر می‌کند.» (فیاضی، ۱۳۲۶: ۷۰-۷۱) و شاید بر همین اساس است که: «فریدون توللی شاعر معروف معاصر می‌گوید: من هر وقت یک قطعه شعر می‌گویم یا مطلبی می‌نویسم احساس آرامش خاطر

می‌کنم. صادق هدایت اقرار می‌کند که روح او محتاج نوشتن است و می‌خواهد بدین وسیله افکار خود را با موجود خیالی خودش ارتباط دهد...» (فیاضی ۱۳۳۶: ۷۱-۷۲)

فروید پس از آنکه نقص معلومات خود را در بیان نبوغ هنرمندان و آثار شگرف آنها تصدیق می‌کند، هنرهای زیبا را تجلی ضمیر تاریک یا محتویات لاشعور می‌شمارد. «هنرهای زیبا آن زیبایی محسوس و مجسمی است که نیروی خلاق و قدرت تجسم معنوی یک هنرمند آن را به وجود می‌آورد. یعنی در اینجا زیبایی تخیلی و آرزویی بشر به وسیله یک انسان برگزیده و ممتاز مظهر جمال پیدا می‌کند و به صورت یک تابلو نقاشی، یک آهنگ موسیقی و یک قطعه شعر پا به مرحله تحقق و واقعیت می‌گذارد.» (فیاضی، ۱۳۶۶: ۴)

و مولای روم، عارف افلاک‌نشین و یکه‌تاز عرصه معنا، در مثنوی معنوی، خاصیت کلام را در بیانی آشنا این‌گونه رقم زده است:

سر من از ناله من دور نیست      لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
(مولانا)

پژوهش‌های بین رشته‌ای این روزها رواجی درخور یافته است، و روانشناسی یکی از رشته‌هایی است که از لحاظ مختلف پیوندی ناگسستنی با ادبیات دارد؛ بنابراین جای آن هست که پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام گیرد. این گفتار بر آن است تا جنبه‌هایی از شخصیت خاقانی شروانی را مورد کند و کاو قرار دهد، که یکی از آنها «ابرازگر» بودن اوست؛ شاعری که به مانند دیگر هنرمندان آنچه بر دلش می‌آمد، هنرمندانه به عرصه ظهور می‌کشاند، و گاهی در قالب اشعاری ناب به دنیای ادب پارسی عرضه می‌کرد؛ اما آنچه در باب خاقانی مسلم است، بسیارگویی او در این زمینه می‌باشد. خاقانی آنچه در دل دارد به قلم می‌آورد و گاهی خواندگانش را به تأمل وادار می‌دارد، تا در ذهن خویش به او نسبت‌هایی بدهند. نسبت‌هایی که ما را بر آن داشته‌اند تا به بررسی و تحلیل ویژگی‌های شخصیتی او بپردازیم، و با ارائه شواهد، به اثبات مدعای خویش توفیق یابیم.

روش کار چنین است که پس از بررسی دیوان و تحفه‌العراقین خاقانی، با استمداد از کتب معتبر روانشناسی و دیگر منابع مربوطه، به بررسی شخصیت خاقانی، از نظر منش او در ابراز درونیاتش، و همین‌طور «سطح پایه‌ی انگیزتگی» و «واکنش‌پذیری» او نسبت به محرک‌های محیطی، و «بی‌ثباتی عاطفی» او پرداخته می‌شود. پیشینه: پیش از این ادب پژوهان در رابطه با خاقانی و شخصیت او به اظهار نظر پرداخته‌اند؛ چرا که شخصیت شورآفرین شروان، در میان دیگر سخن‌سرایان بسیار برجسته است؛ شخصیتی که محققان و خوانندگان اشعارش را بر آن داشته تا به او ببیندیشند و گاهی نسبت‌هایی نیز به او داده‌اند. در ادبیات عرب، متنی شخصیتی مشابه خاقانی شروانی داشته است و به این دلیل گاهی او را با خاقانی مقایسه کرده‌اند. در مورد شخصیت و زندگی خاقانی، کندلی هریسچی در کتاب «خاقانی شروانی: حیات زمان و محیط او» (۱۳۷۴)، زرین کوب، در «دیدار با کعبه جان» (۱۳۷۸)، علی دشتی در «خاقانی شاعری دیرآشنا» (۱۳۶۴) و کسانی که در رابطه با خاقانی و زندگی و شرح اشعار او دست به قلم برده‌اند، هر کدام در جایگاه خود، سخنانی گفته‌اند، و اینک در دسترس ما قرار دارد. رساله‌ها و مقاله‌هایی نیز در این باره تالیف شده است، که این مختصر را گنجای ذکر همه آنها نیست.

گفتار حاضر تا حدود زیادی با کارهایی که تاکنون در این رابطه انجام شده، متفاوت است؛ چرا که بعضاً به برداشت‌های ذوقی و شخصی بر اساس شواهد موجود اکتفا کرده‌اند. در این مقاله علاوه بر بسط آنچه پیش از این گفته‌اند، و کشف خصوصیات و جنبه‌های دیگری از شخصیت او، به بررسی شخصیت خاقانی با توجه به معایب و موازین علمی و روانشناختی پرداخته شده است.

### خاقانی شخصیت ابرازگر:

خاقانی شاعری بود که مانند دیگر شاعران، گفتنی‌هایش را در قالب شعر عرضه می‌کرد، و در پیکره‌ای نمادین، در

قالب الفاظی موزون و آهنگین، به روشی غیرمستقیم، کنایه‌وار، موشح به زیور استعاره و مجاز... ابراز می‌داشت. خاقانی تقریباً هیچ مسأله‌ای را در زندگی‌اش، برای محققان، دوستداران شعر و ادب، و همه کسانی که تمایل به شناختن او دارند، نگفته باقی نگذاشت. او همه چیز را گفت، و این امتیازی است که وسیله آن می‌توانیم از لابلاهای نوشته‌هایش، به نحوه زندگانی این شاعر نه چندان دیر آشنا پی ببریم و با ویژگی‌های روحی او تا میزان قابل توجهی آشنا شویم. همین ویژگی او یعنی سرودن اشعار در رابطه با تمامی رویدادها و حوادث زندگی خود، نماینده قدرت کم‌نظیر او در هنر شاعری است و از حساس بودن روحیه، زودرنجی و شدت عاطفه او نیز خبر می‌دهد.

خاقانی درباره اغلب جوانب زندگی‌اش، و همین‌طور در ابراز احساساتش اشعاری سروده است که از خلال آن اشعار می‌توان اطلاعات بسیاری از او و زندگی‌اش به دست آورد که البته منتقدان نیز در تأیید این سخن مطالبی گفته یا نوشته‌اند: «در آثار خاقانی، درباره نزدیک‌ترین خویشان او، یعنی پدر و مادر، عمو و پسر عمو، زن، فرزند و عمه‌اش معلوماتی وجود دارد...» (دستی ۱۳۶۴: ۱۲۹)

و اینک به بررسی چندی از اشعار او می‌پردازیم که همه از دیوان و تحفه العراقین شاعر شروانی برگرفته شده است می‌پردازیم:

#### الف: اشعار در رابطه با زندگی شخصی و اطرافیانش

خاقانی در معرفی خود این چنین می‌سراید:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را

بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد  
(دیوان، ص ۸۵۰)

و همین‌طور در بیان القابش:

چون دید که در سخن تمامم

حسان عجم نهاد نامم  
(تحفه العراقین، ص ۲۲۲)

افضل از زین فضول‌ها راند

نام افضل بجز اضل نهید  
(دیوان، ص ۱۷۳)

او گاهی خود را این چنین توصیف می‌کند:

من که خاقانیم بهیچ بدی

بد نخواهم که اوست یزدانم

عادت این داشتم به طفلی باز

که برنجم ولی نرنجانم

خود برنجم گرم برنجانند

که برنج آفریده شد [جانم]

(دیوان، ص ۹۰۹)

و درباره کیش مادرش و مسلمان شدن او در تحفه العراقین این‌گونه سخن می‌گوید:

کدبانوی جانندان حکمت

مستوره‌ی دودمان عصمت

نسطوری و موبدی نژادش

اسلامی و ایزدی نهادش

پس کرده گزین به عقل و الهام

بر کیش کشیش، دین اسلام

(تحفه العراقین، صص ۲۱۷، ۲۱۸)

خاقانی درباره شغل و موقعیت پدرش، استاد علی نجار و در تشکر از او می‌گوید:

از بر خلائقم سبک بار

بر مائده علی نجار

او ضامن من به نان و جامه

من مادحش از بنان و خامه

آز هنری، خلیل کردار

تابوت‌گری، مسیح گفتار

(تحفه العراقین، ص ۲۱۶)

و در سوگ فرزندش رشیدالدین و بیان آنچه پس از او به وقوع پیوست این‌گونه مرثیه‌سرایی می‌کند:

پسر داشتم چون بلند آفتابی      زناگه به تاری مفاکش سپردم  
یکی بکر چون دختر نعلش بودم      بروشدلی چون سماکش سپردم  
بماندم من و ماند عبدالمجیدی      ودیعت به یزدان پاکش سپردم  
(دیوان، ص ۹۰۲)

سروده خاقانی در شرح حال همسرش، پس از فوت فرزندش، رشید الدین:

مادرش بر سر خاک است به خون غرق و زخلق      دم فرو بست عجب دارم اگر بگشایید  
(دیوان، ص ۱۶۲)

درباره کافی الدین عمر، عمو و آموزگار خاقانی؛ کسی که شاعر شروان اعتبار خود را مدیون او می‌دانست:

چون دید مرا زبان گشاده      لوح خردم به دست داده  
طبعم به سه علم ساخته راست      آن سه که ز وهم و عقل و حس خواست  
(تحفه العراقین، ص ۲۲۱)

از نظر خاقانی، پدر و سرپرست واقعی‌اش، همان عموی مهربان است:

دعوی نسبت ز عم کن نزد پدر ترا      عم پدیدار آورید، ارچه پدر گم کرده بود  
(دیوان، ص ۸۷۳)

در ستایش پسر عم خویش، وحیدالدین، که گویا بعدها سمت آموزگاری خاقانی را داشت:

دانش برکات و دولت احسان      صدر الحکما وحید عثمان  
در طب و نجوم و حکمت ناب      در شیوه ی نظم و نثر و آداب  
(تحفه العراقین، ص ۲۲۳)

با مراجعه به این‌گونه ابیات می‌توان بسیاری از ویژگی‌های زندگی او را استخراج کرد. خاقانی درباره شغل پدرش چنین می‌گوید:

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی  
وز سوی پدر دروگرم دان      استاد سخن تراش دوران  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۱)

و درباره جدش در تحفه العراقین می‌نویسد:

جولاهه نژادم از سوی جد      در صنعت من کمال ابجد  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۰)

او در رابطه با شغل مادرش چنین می‌سراید:

هستم ز پی غذای جانور      طباخ نسب ز سوی مادر  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۲)

و این هم سروده خاقانی در سپاسگزاری از مادر مهربانش:

نسطوری و موبدی نژادش      اسلامی و ایزدی نهادش  
پی کرده گزین به عقل و الهام      بر کیش کشیش دین اسلام  
تا مصحف و لاله دیده      زانجیل و صلیب در رمیده  
(تحفه العراقین، صص ۲۱۸-۲۱۷)

او در مذمت وطن خویش، شهر شروان، این‌گونه سخن‌سرایی می‌کند (آرزوی همیشگی خاقانی هجرت از این دیار بود):

تنگ آمد بر دلم شماخی  
زندان من است مسکن من  
گلخن جایی بدین فراخی  
هر موی، موکل تن من  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۶)

این‌گونه دل‌سروده‌ها در میان اشعار خاقانی کم نیست، و شواهد بسیار دیگری نیز می‌توان از خلال آن‌ها بیرون کشید. از لابلای اشعاری که ذکر شد، می‌توان خیلی از جنبه‌های زندگی او را فهمید، تا جایی که، از میان آنچه خاقانی سروده است، می‌توان زندگی‌نامه‌ای از او به دست داد.

### ب: اشعار در بیان احساساتش

خاقانی در بیان عشق و وصف معشوق چنین می‌سراید:

کیست که در کوی تو فتنه روی تو نیست  
وز پی دیدار تو بر سر کوی تو نیست  
(تحفه العراقین، ص ۵۶۵)

در شکایت و گله از روزگار که از ویژگی‌های شعر خاقانی است و در دیوان اشعارش بسیار شاهد گله‌های او از روزگار جفا کار و شروان شرالبلاد و نا اهلی مردمان آن هستیم (البته این مورد یکی از خصوصیات سبکی آن دوران است که به وفور در اشعار خاقانی شروانی دیده می‌شود):

اکنون گله‌ای ز حسب حالم  
با ناخنه چشم روزگارم  
بشنو که به سر شده ست قالم  
و آن آبله چیست شر شروان  
(تحفه العراقین، صص ۲۱۶-۲۱۵)

اشعار خاقانی در هجو دیگران (یکی از خصوصیات سبکی دوران خاقانی که شاعر در این زمینه بسیار طبع‌آزمایی کرده و در بالا بردن مقام و مرتبه‌ی خویش سلوکی همراه با اغراق داشته است):

مشتی نجسان نحس زاینده  
آن دیو سران دست واکن  
با هفت سر و چهار پاینده  
کوتاه نظر و دراز گوشند  
(تحفه العراقین، ص ۲۳۳)

سروده خاقانی در هجو استادش، ابوالعلائی گنجوی (کسی که بنا بر شواهد موجود، حق بسیاری بر خاقانی دارد):

غربچه و غرچه‌ای ز کوری  
چون از سگ غوری آن جهان زاد  
غوری سگ غولی اصل و غوری  
همشیره‌ی شیخ نجدی افتاد  
(تحفه العراقین، ص ۲۳۵)

همان‌گونه که از ابیات بالا دریافت می‌شود، خاقانی بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای، بدگویی می‌کرد و در این میان گاه گروه یا ملتی را آماج تیرباران زبان خویش می‌گرفت. صراحت کلام در انتقاد و هجو دیگران، شدت خشم و احساسات شدید او را می‌رساند و واکنش شدید او را در برابر انتقاد نشان می‌دهد...

برای نمونه در پایان قصیده‌ای که تازیان بیچاره را بسیار تحقیر و تذلیل کرده است، چنین آمده است:

آن چه دیده دشمنان کعبه از مرغان بسنگ  
بهترین جایبیدست بدترین قومی گرو  
دوستان کعبه از غوغا دو چندان دیده‌اند  
مهره جاندار و اندر مغز ثعبان دیده‌اند



نی ز ایزد شرم و نی از کعبه آرم ای دریغ  
جای شیران را سگان سور سگان دیده‌اند  
(تحفه العراقین، ص ۹۵)

صراحت و بی‌پردگی زبان او را در هجو رشید و طواط (کسی که گاهی نیز او را مدح کرده است) می‌بینیم:

رشیدکا ز تهی مغزی و سبک خردی  
گری به پوست، همی دان که بس گرانجانی  
گه شناس قبول از دبور بی‌خبری  
گه تمیز قییل از دیبر نادانی  
سخنت را نه عبارت لطیف و نه معنی  
عروس زشت و حلی دون و لاف لامانی ...  
(تحفه العراقین، ص ۹۳۱)

یک سروده خاقانی در حسرت از دست رفتن عمر:

گنج عمری داشتی خاقانیا  
کم کم آن گنج گم شد آه آه  
شد سیاهی دیده‌ی دولت سپید  
شد سپیدی چهره‌ی سلوت سیاه  
(دیوان، صص ۹۱۸-۵۱۷)

و در بیان غم و اندوهش (بسامد این‌گونه مضامین در میان اشعار خاقانی بالاست):

شب نباشد که آه خاقانی  
فلک چنبری نمی‌شکند  
(دیوان، ص ۸۶۵)

خاقانی در مرثیه‌ی فرزندش رشید الدین و ابراز انزجار او از تولد دختری که آمدنش را انتظار نداشت، با صراحت اندوه خویش را نسبت به تولد دخترش ابراز می‌کند:

مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر  
نتیجه‌ی شب و روزی که در هوس بگذشت  
چو دخترم آمد از بعد این چنین پسری  
سرشک چشم من از چشمه‌ی ارس بگذشت  
و در مرثیه‌ی همسرش این‌گونه می‌سراید:

بس وفا پرورد یاری داشتیم  
بس براحات روزگاری داشتیم  
من نبودم بی دل و یار این چنین  
هم دلی هم یارغاری داشتیم  
(دیوان، ص ۳۰۷)

در وصف زندگی و بیان احساس خود از اینکه مادر به دشواری نیازهای زندگی‌اش را فراهم می‌کرده است، چنین سروده است:

ای ریزه‌روزی تو بوده  
از ریزش ریسمان مادر  
خو کرده به‌تنگنای شروان  
با تنگی آب و نان مادر  
افسرده چو سایه و نشسته  
در سایه‌ی دوکدان مادر  
تا کی چو مسیح بر تو بیند  
از بی‌پدري نشان مادر  
(دیوان، ص ۸۷۷)

خاقانی درباره‌ی تیرگی روابطش با پدر و بخت نامراد مادرش در کنار همسری که او را می‌آزرد، و بعد در رابطه با همسر خودش که گویا باعث رنجش او می‌شده و همین‌طور دامادش و... بی‌پرده، سخن‌ها گفته است. بازتاب احساس خاقانی را نسبت به پدرش:

بگریخته من ز دیو خذلان  
در سایه‌ی عمر بن عثمان  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۹)

و غم خاقانی از اینکه مادر در کنار پدر خوشبخت نیست:

مبیر گرفت مادر مسکینم  
از دست آن مناره ی خونخوارش  
(دیوان، ص ۸۹۲)

خاقانی گاهی در دوستی  
شروان قرن است از آب دستش  
افتاده برای اویم این جای  
خالصانه مادرش سخن‌سرایی می‌کند:  
من همچو اویس پای بستش  
در پای زمن چنین زمن پای  
(تحفه العراقین، ص ۲۱۹)

و گاهی در سوگ فرزندش، رشیدالدین، مرثیه می‌سراید:

در فراق تو از این سوخته تر باد پدر  
بی چراغ رخ تو تیره بصر باد پدر  
(تحفه العراقین، ص ۵۴۵)

خاقانی که سال‌ها از حمایت مادی و معنوی عموی خویش - کافی الدین عمر - بهره‌مند شده بود، این‌گونه در سوگ او لب به سخن گشوده است:

هر خشک و تر که داشتم از غم بسوختم  
هر ساعت این خروش بر آید مرا زدل  
هر بال و پر که داشتم از دم بسوختم  
کای عم بسوختم ز غم ای عم بسوختم  
(دیوان، ص ۸۸)

و در سوگ پسر عم خویش، وحیدالدین که گویا نسبت به او نیز ارادت بسیاری داشته است:

خاقانیا مصیبت عم خام کار نیست  
هین نال زار زار که سخت او فتاد سخت  
(دیوان، ص ۸۳۴)

نمونه‌هایی از عزلت‌گزینی خاقانی و نارضایتی او از اوضاع و زمانه:

دلی داشتم وقتی اکنون ندارم  
چه پرسى زمن حال دل چون ندارم  
غریق دو طوفانم از دیده تا لب  
زخوناب این دل که اکنون ندارم  
(دیوان، ص ۹۱۰)

نارضایتی خاقانی از مردم زمانه که به وفور در دیوان اشعارش یافت می‌شود:

خواجه گوید که دوستدار توام  
تا عزیزم مرا عزیز کنی  
یا بلندم کنی گه پستی  
یا عزیزم کنی گه خواری  
(دیوان، ص ۹۳۲)

روزگار آن‌چنان خاقانی را پریشان و آزرده خاطر کرده است که گاهی آرزوی مرگ می‌کند:

آن به من می رسد زسختی و رنج  
جای من نقطه‌ای ست گویی راست  
آزر هنری، خلیل کردار  
که به جان مرگ را خریدارم  
زانکه سرگشته همچو پرگارم  
تابوت‌گری، مسیح گفتار  
(دیوان، ص ۹۱۱)

او در بی‌وفایی و قابل اعتماد نبودن زمانه و اهل آن این چنین می‌سراید:

کیست ز اهل زمانه خاقانی  
دوستی کز سر غرض شد دوست  
که تو اهل وفاش پنداری  
هان وهان تاش دوست شماری  
(دیوان، ص ۹۳۲)



بازتاب بدبینی و نارضایتی او از روزگار در اشعار خاقانی:

عذر داری بنال خاقانی  
دشمنانت ز خاک بیشترند  
کاهل کم داری آشنا کم‌تر  
دوستانت ز کیمیا کم‌تر  
(دیوان، ص ۸۸۶)

و اینک سروده‌ او در قحطی وفا، چیزی که در روزگار نیافت‌تر از آن نیست:

نیست در ایام چیزی از وفا نیافت‌تر  
کیمیا شد اهل بل کز کیمیا نیافت‌تر  
(دیوان، ص ۸۸۶)

و سروده‌ او در نامرادی احوال زمانه (هرچند زمانه او، زمانه‌ای پر آشوب بوده است و این‌گونه دل‌سروده‌ها در اشعار شاعران آن دوران کم نیست و البته این مورد یکی از خصوصیات سبکی آن زمان است):

خاقانیا ز عارضه درد دل منال  
بیمار روزگار هم از اهل روزگار  
کز ناله هیچ در نشان بهی ندید  
روز بهی ندید که جز روبه‌ی ندید  
(دیوان، ص ۸۷۶)

در این خانه گداپرورد روزگار کیمیای امانی نیست، بنابراین گوشه تنهایی و عزلت مکانی ایمن‌تر است:

امن جستی مجوی خاقانی  
اندر افلاس خانه‌ی گیتی  
کاین مراد از جهان نخواهی یافت  
کیمیای امان نخواهی یافت  
(دیوان، ص ۸۳۵)

باز در بیان احوال خویش و نامرادی روزگار جفا کار:

شب نباشد که آه خاقانی  
گرچه از روزگار زاده است او  
فلک چنبری نمی‌شکند  
روزگارش به کینه می‌شکند  
آبگینه ز سنگ می‌زاید  
لیک سنگ آبگینه می‌شکند  
(دیوان، ص ۸۶۵)

در حدیث همشهریان، که گویی با خاقانی سرسازگاری ندارند! یا شاید شاعر شروانی خود چنین باوری داشته است:

همه همشهریان خاقانی  
چه عجب را و زایکجایند  
با وی از کبر در نیامیزند  
لیک با یکدگر نیامیزند  
(دیوان، ص ۸۶۶)

از دیدگاه خاقانی دیگر خبری از روزگار راحت و امان نیست، عافیت گم شده است، و آشنایان همه بیگانه‌اند. دل خاقانی پیوسته از همه گریزان است؛ چرا که می‌داند، وفا در گوهر آدمیت گم شده است. اندوه پیوسته قرین او آمده و غم و درد و فغان چونان کوه آهنی است و از بخت نامراد خاقانی هیچ آهن‌ربایی در جهان پیدا نیست...

کار گیتی را نوایی مانده نیست  
زنگ‌انده گوهر عمرم بخورد  
روز راحت را بقایبی مانده نیست  
چون کنم کاندۀ زدایی مانده نیست  
کوه آهن شد غمم وز بخت من  
در جهان آهن‌ربایی مانده نیست  
(دیوان، صص ۷۴۶، ۷۴۷)

و نمونه‌هایی از روابط شکننده و ناپایدار خاقانی (گاهی رشید را می‌ستاید، و گاهی هجو می‌کند):  
در مدح رشید و در دوستی با او:

که از دیار عزیزی رسد سلام وفا  
رسید نامه‌ی صدر الزمان به دست صبا  
صبا چو دهدد و محنت سرای من چو صبا  
بهار خاص مرا شعر سید الشعرا  
که نظم و نثرش عید موبد است مرا  
(دیوان، ص ۲۹-۳۰)

...مرا از اینهمه اصوات آن خوشی نرسد  
چنانکه دوشم بی زحمت کبوتر و پیک  
درست گویی صدرالزمان سلیمان بود  
بهار عام جهان را ز اعتدال مزاج  
سزد که عید کنم در جهان به عز رشید

و در دشمنی با رشید:

خاقانیا گله مکن او از سگان کیست  
خود صید کی کند سگک استخوان خورک  
(دیوان، ص ۳۰)

خاقانی در این سروده، به زشتی رشید الدین و طواط را هجو می‌کند:

سخت بلخی و معنیش گیر خوارزمی  
زبلخی آخر تفسیر این سخن دانی  
گرفته‌ام که هزارت متاع از این سان هست  
کدام حيله کنی تا فروخت بتوانی  
زبان بران زمانه به گشتن‌اند، مگوی  
که در زمانه منم همزبان خاقانی  
(دیوان، ص ۹۳۱)

خاقانی در هجو رشید و برتر دانستن خود از او، به گونه‌ای مبالغه می‌کند که حتی قیاس کردن رشید با خود را از نوع احمقی می‌داند:

قیاس خویش بمن کردن احمقی باشد  
دلیل حمق تو طعن تو در سنایی بس  
که ابن اربدی امروز تو نه حسانی  
که احمقیست سرکرده‌های شیطانی  
(دیوان، ص ۹۳۲)

با توجه به شواهد موجود، خاقانی از ابراز درونیات خود واهمه‌ای ندارد و این همه دلیلی بر ابرازگر بودن و یا به اصطلاحی دیگر «بیانگر» بودن خاقانی است.

## هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی خاقانی شخصیت هیجان‌پذیر

اخلاق خاقانی بسته به شرایط زمان متغیر است. زود خشم می‌گیرد و بر آشوبد. مثلاً قصیده‌ای که در هجو رشید سروده است، نمونه‌ای از فوران خشم اوست. کسی که گاهی از او به خوبی یاد می‌کند، و در قصیده‌ای او را می‌ستاید، زمانی دیگر این چنین رکیک و دور از شأن شاعری گرانمایه، او را هجو می‌کند و با دشنام‌های زشت تحقیر می‌نماید. اختلافات بسیار او می‌تواند دال بر هیجان‌پذیری خاقانی باشد و نماینده‌ی عاطفه‌ی شدید او...

«انسان‌ها از نظر سطح پایه‌ی انگیزتگی و واکنش‌پذیری‌شان نسبت به محرک‌های محیطی شدید، با هم فرق دارند. منظور از سطح پایه‌ی انگیزتگی، سطح انگیزتگی بدون تحریک محیطی است. واکنش‌پذیری عبارت است از واکنش انگیزتگی فرد، زمانی که با تحریک بیرونی مواجه می‌شود. برون‌گرایان و افرادی که عاطفه‌ی شدید دارند، از سه نوع تنظیم عاطفه برخوردار هستند: تحریک حسی، رفتار تکانشی و واکنش‌پذیری هیجانی بیش از حد، همگی راه‌هایی برای تنظیم انگیزتگی هستند.

رفتن به مهمانی‌ها (رفتار برون‌گرا) و واکنش افراطی به تحسین و تمجید (پاسخ‌دهی هیجانی) روش‌های راهبردی برای افزایش دادن انگیزتگی هستند. گذراندن تحصیلات در جایی دور افتاده و پرت (رفتار درون‌گرا) و واکنش خونسرد و بی‌تفاوت بر تحسین و تمجید (ناپاسخ‌دهی هیجانی) روش‌های راهبردی برای کاستن از انگیزتگی است.» (به نقل از سید محمدی، ۱۳۸۳)

شواهد حاکی از این حقیقت‌اند که خاقانی زمانی که از شخصی تحسین یا تمجیدی می‌شنید، بسیار شادمان می‌شد

و زمانی که شخصی به خود اجازه می‌داد، اندکی او را بیازارد، با واکنش شدید خاقانی مواجه می‌شد. او در موقعیت‌های هیجان‌انگیز، واکنش‌پذیری بسیاری از خود نشان می‌داد. گاهی خلق خاقانی بر میزانی ثابت استوار نبوده است؛ اگرچه غم و اندوه جزء جدایی‌ناپذیر مضامین اشعار اوست. خاقانی درباره پدری که دوستش می‌داشت، به سبب به وجود آمدن اختلافات شخصی، با صراحت این‌گونه می‌نویسد:

کز آتش آفرید جهاندارش	زین خام قلتبان پدری دارم
هم خوی او برنده چو منشارش	هم طبع او چو تیشه تراشنده
آید ز فضل و فطنت من عارش	با آنکه بهترین خلف دهرم

(دیوان، ص ۸۹۲)

این همان پدری است که گاهی از او به خوبی یاد می‌کند:

کز ید بیضا گذشت دست عملران او	صانع زرین عمل، پیر صناعت، علی
کآزر و اقلیدس اند عاجز برهان او	شیخ مهندس لقب، پیر دروگر علی
قنطره بستی به علم بر سر طوفان او	نوح نه بس علم داشت، گر پدر من بدی

(دیوان، صص ۳۶۴-۳۶۵)

و او را نکوکار لقب می‌دهد و خود را قنبر او در اطاعت از پدر می‌داند:

من قنبر او به طوع فرمان	او هست علی به نام و احسان
از دانه و آب آن نکوکار	مرغ دل من گرفت پروار

(تحفه العراقین، ص ۲۱۷)

و موارد دیگری که می‌توان در دیوان و تحفه‌العراقین خاقانی در تأیید این امر به آن‌ها دست یافت. بنابر همه شواهد موجود در دیوان خاقانی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که گاهی عقاید او بسته به تحولات زمان تغییر می‌کرد. اوشاعری حساس و نازک‌دل است که هیجان‌ات خود را نیرومند تجربه می‌کند و شدت واکنش‌پذیری‌اش در برابر رویدادهای گوارا و ناگوار، دلیلی بر شدت عاطفه اوست. «افراد با عاطفه شدید، هیجان‌ات خود را نیرومند تجربه می‌کنند و در موقعیت‌های هیجان‌برانگیز، واکنش‌پذیری و تغییرپذیری هیجانی نشان می‌دهند. افراد با عاطفه ثابت هیجان‌ات خود را ملایم تجربه می‌کنند و از لحظه‌ای به لحظه‌ی دیگر نوسانات هیجانی کمی نشان می‌دهند. خلق روزانه فرد با عاطفه شدید به مقدار زیاد بالا و پایین می‌رود. در حالی که خلق فرد با عاطفه ثابت بی‌وقفه در محدوده خنثی قرار دارد. افراد با عاطفه شدید به همه رویدادهای خوب، مثبت‌تر و به همه رویدادهای بد، منفی‌تر واکنش نشان می‌دهند، به عبارت دیگر، در حالی که فرد با عاطفه مثبت از دریافت نامه (از دوستی که مدت طولانی از او خبر ندارد) کمی احساس خوشحالی می‌کند، فرد با عاطفه شدید از همین رویداد بسیار خوشحال می‌شود. بنابراین افراد با عاطفه شدید آثار هیجانی رویدادها را تشدید می‌کنند.» (به نقل از سید محمدی، ۱۳۸۳)

کوتاه سخن اینکه خاقانی مادرش را بسیار دوست می‌داشت و به همسرش خالصانه عشق می‌ورزید. وقتی عزیزی را از دست می‌داد، به شدت متأثر می‌شد، و با سرودن مرثیه‌هایی درسوگ نزدیکانش، دیگران را در غم خود شریک می‌کرد.

همه انسان‌ها نمی‌توانند عاشق شوند؛ اما خاقانی عاشق می‌شود و غزل‌هایی می‌سراید که حاکی از لطافت درون اوست:

دوست مرا رطل عشق تا خط بغداد داد	لاجرم از خط دل صبر برون اوفتاد
----------------------------------	--------------------------------

صبر هزیمت گرفت کز صف مژگان او / غمزه‌کنان در کشید، فتنه کمین بر گشاد  
(دیوان، ص ۵۸۹)

به طور کلی می‌توان گفت اشعار ناب خاقانی محصول احساسات نیرومند و شدت عاطفه اوست. سخنانش چون همه از دل می‌خاست، لاجرم بر دل می‌نشست. -این سخنان ناب و به گفته خودش «دوشیزگان طبع او»، نماینده روح لطیف خاقانی است، و صداقتش در بیان احساساتی که ندای درون اوست؛ مگر در فخریه‌هایش و مواردی که بلندآوازه شروان، قصد تکلف داشته، و همین تکلف‌ها گاهی شعرش را از صمیمیت شاعرانه خارج کرده است. «محمی الدین بن العربی راز اعجاز کلام را در صدق دانسته و می‌گوید: «در واقعه راز اعجاز را پرسیدم. گفتند: تنها از صدق و امر واقع محقق خبر می‌دهد، بی‌گرافه و بی‌آنکه تزویر کند...» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۴۲۳)

کندلی هریسچی همه زندگی خاقانی را در یک بند چنین توصیف کرده است: «جوانی بی‌آرام در جستجوی عشق و خوشبختی. لحظاتی که معنی دوست داشتن و دوست داشته شدن را دریافت، سعادت آمیزترین و اندوهبارین اوقات زندگی‌اش بود. دلدادگی: وامقی عاشق عذرا، کرمی سوخته در آتش عشق؛ ۲۵ سال زندگی پر از نشاط و اندوه: گونش و رشید، خانواده شاعر؛ واپسین ۲۵ سال از راهی پر غم و اندوه و مه آلود، مجنونی در فراق لیلی...» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۸۴)

### نتیجه‌گیری:

نه تنها شاعران و نویسندگان که تمام هنرمندان، انسان‌هایی ابرازگر (بیانگر)ند که هیجان‌ات درونی خود را در قالب‌هایی نمادین عرضه می‌کنند؛ چنانکه می‌توان گفت دفتر شعر یک شاعر، شکل‌شکلی از شاکله شخصیتی او، در قالب سمبل‌ها و نمادهاست.

شعر واقعی چون بر دل می‌نشیند، برخاسته از نهان‌خانه دل است و چون از دل بر می‌خیزد، صداقت را به ارمغان می‌آورد. با شمی روانشناختی گاهی می‌توان از بطن کلام هر انسانی تا حدود قابل توجهی به درونیات او پی برد؛ البته این بستگی به خود شخص دارد و به اینکه تا چه اندازه انسانی محافظه‌کار است. خاقانی شروانی، از شاعرانی است که بسیار از خود و زندگی خود گفته است.

هنر خاقانی جلوه شخصیت خاقانی، و آنچه گفته است آرام‌بخش روح نا آرام او بوده است. به راستی خاقانی اگر سخن نمی‌گفت چه می‌شد؟ اگر شاعر نبود، تکلیف این همه سرخوردگی و اندوه چه بود؟

این احساسات می‌بایست راهی به خارج بیابند تا شخص را به آرامش روانی مطلوب برسانند. بی‌شک این سخنان زیبا و الفاظ موزون و فریبا، ساخته آنان نیست که محتویات ضمیر نابخود آنان است که در اشکالی این چنین شکل قدم به عرصه وجود می‌گذارند.

خاقانی روابطی شکننده و ناپایدار با آشنایان و اطرافیان خود داشته است. گاهی دوست و زمانی دشمن بوده است. او حتی استاد خود، ابوالعلاء گنجوی را (کسی که با توجه به شواهد موجود لطف بسیاری به او کرده است و در جایگاه پدر او نیز قرارداد) در جایی هجو می‌کند؛ بنابراین یک برخورد دوگانه احساسی در رابطه با یک موضوع واحد، در شخصیت خاقانی دیده می‌شود.

روابط خاقانی با توجه به اشعارش بسیار شکننده است. این همه زودرنجی و حساسیت خاقانی، هیجان‌پذیری او را که برخاسته از عاطفه شدید شاعر است، نشان می‌دهد. واکنش شدید در برابر رویدادهای غم‌انگیز و اندوه‌بار زندگی و فوران خشم در برابر انتقاد، از شدت عاطفه او حکایت می‌کند.

### فهرست منابع:

- ۱- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ سی و سوم، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۲- الفاخوری، حنا (۱۳۸۳)، *تاریخ ادبیات زبان عربی از عصر جاهلی تا قرن معاصر*، چاپ ششم، انتشارات توس.
- ۳- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۳۸). *دیوان اشعار*، به کوشش دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- دشتی، علی (۱۳۴۰). *خاقانی شاعر دیر آشنا*. انتشارات امیرکبیر.
- ۵- ریو، مارشال (۱۳۸۳)، *انگیزش و هیجان*، ترجمه ییحیی سید محمدی، انتشارات نشر ویرایش.
- ۶- زمانی، کریم (۱۳۸۹). *شرح جامع مثنوی معنوی (دقتر اول)*، چاپ سی و سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۷- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۴۶). *شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب*، شامل بحث در فنون شاعری، سبک و نقد شعر فارسی، با ملاحظات تطبیقی و انتقادی راجع به شعر قدیم و شعر امروز. سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی.
- ۸- سلاجقه، پروین (۱۳۸۷). *از این باغ شرقی (نظریه‌های نقد شعر کودک و نوجوان)*، چاپ دوم، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- ۹- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی شعر*، چاپ چهارم، تهران: نشر میترا.
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
- ۱۱- شیلینگ، لوئیس (۱۳۸۸). *نظریه‌های مشاوره ترجمه سیده خدیجه آرین*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌الله (بی‌تا). *خلاصه‌ی جلد اول و دوم تاریخ ادبیات ایران*. انتشارات ققنوس.
- ۱۳- عالی‌عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۶). *ختم الغرائب (تحفه العراقین) خاقانی شروانی*، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۴- فتوحی، محمود (۱۳۸۵). *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- ۱۵- فیاضی، مهدی (۱۳۳۶). *بررسی ادبیات از نظر روان‌شناسی و روان‌پزشکی*. چاپ تهران مصور.
- ۱۶- کندلی‌هریسیچی، غفار (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی: حیات زمان و محیط او*، ترجمه ی میر هدایت حصار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۷- نوری، محمد (۱۳۶۸). *رشد و تکامل شخصیت؛ رفتار بهنجار و نابهنجار*. تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۸- هاشمی، جمال (۱۳۷۸). *سعدی و روان‌شناسی نوین، ردیابی مکتب‌ها و نظریه‌های روان‌شناسی در آثار سعدی*، شرکت سهامی انتشار.